

بازجویی

به خاطر مادرم!

شامگاه یک روز بهاری به پلیس ۱۱۰ گزارش شد یک تاجر فرش در منطقه نیاوران به قتل رسیده است. تیم ویژه قتل پلیس آگاهی تهران در خانه ویلایی قربانی که محمدنام داشت، حاضر شد و به بررسی های تخصصی پرداخت. جسد در حالی که آثار ضربات چاقو روی بدنش بود در چارچوب در اتاق پذیرایی افتاده بود، اثاث قیمتی خانه سر جایشان بود و قفل های ورودی ساختمان سالم بودند. کارآگاهان که یک معمای جنایی را روبه روی خود می دیدند پس از نمونه برداری و تهیه عکس در صحنه جنایت، از چند تن از بستگان و همسایگان قربانی به تحقیق پرداختند تا سر نخ از جزئیات قتل به دست آورند. در بین کسانی که از سوی پلیس بازجویی شدند، پسر جوانی دلپره خاصی داشت، او در بازار میوه کار می کرد و طبق ادعای همسایگان رابطه خوبی با مرد تر و تمند داشت.

اسمت چیست و چه نسبتی با این مرد داری؟

من مجید هستم و محمد آقا با پدر من دوستی دیرینه ای داشت.

بعجه تهران که نیستی؟

من در بابل زندگی می کردم تا این که برای پیدا کردن کار راهی تهران شدم و در این جادر بازار میوه و تره بار کار می کنم.

چقدر به خانه اورفت و آمد داشتی؟

محمد آقا هر وقت تلفن می زد برایش میوه می بردم، البته بعضی وقتا چون از تنهایی می ترسید با مرخصی رفتن سر ایدارش من را به خانه اش دعوت می کرد و شب را در آن جایی ماندم.

آخرین بار کی مهمان او بودی؟

خیلی وقت پیش، برایش جعبه موز آورده بودم، می گفت مهمون داره، اون شب توی این خونه خوابیدم و صبح رفتم سر کار.

دشمن کجا بودی؟

توی خونه مجردیم که جنوب شهره!

کسی هم تورو دیده؟

فکر نمی کنم چون تنهام. خونم آپارتمانیه.

محمد آقا چه جور آدمی بود؟

خوب بود، مثل همه پولدارها وقتی کارش گیر می کرد انعام می داد و بقیه وقتا صافورت داده راه می رفت و دستور می داد.

افسر پرونده با اشاره به پرینت تلفن هایی که از خانه

ویلایی گرفته شده بود، شماره تلفن را نشان جوان میوه فروش داد و گفت، این شماره بابل آشنا نیست؟

شماره تلفن مادرم است.

این جانشان می دهد ساعت ۹:۱۰ شب جنایت با بابل تماس گرفته ای!

درست بعد از قتل بود و همه فامیل ها توی خونه جمع شده بودند، من هم گفتم به مادرم اطلاع بدهم.

تا آن جا که یادم است مادر همراه خود تو اومد به خونه ویلایی پس چه جوری شب به اون اطلاع دادی؟

خاطر من نیست ممکنه کار دیگه ای داشتم که به بابل زنگ زدم. وقتی این ابهام به وجود آمد افسر پرونده با درخواست دیگری از متخصصان مخابرات خواست ساعت دقیق تماس پسر جوان با بابل را مشخص کنند. هفت روز بعد مجید باز هم به پلیس آگاهی احضار شد و در برابر افسر پرونده نشست.

خوب آقا مجید باز هم به هم رسیدیم نمی دونی چرا؟

کاش بتونم کمکی کنم.

می تونی فقط باید بگی چرا محمد آقا رو کشتی؟

من چرا باید کشته باشم می دونید من از چند هفته پیش او رو اصلا ندیدم.

اما شب قبل خونه اون بودی؟

اصلا این جور ی هان نیست اشتباهه می کنید.

دلیل دارم چون که یک جعبه میوه تازه صادراتی توی خونه مقتول است.

این که دلیل نمیشه؟

چرا میشه البته اگه تو بفهمی که ساعت تماس تو با بابل به جای ساعت ۹:۱۰ شب، ۹:۱۰ صبح بود پرینت اولیه مخابرات ايراد داشت باز استعمال گرفتیم و زمان دقیق

تماس تو مشخص شد، یعنی تو با لاسی سر جنازه بودی و با مادرت تماس گرفتی، راستش رویگو؟

خوب باید محمد آقا رومی کشتم!

چرا؟ مگه چکار کرده بود؟!

من به شما دروغ گفتم که اون با پدرم رفیق بود من اصلا پدری ندارم و در واقع این آقای پولدار پدر من است.

یعنی چی؟

وقتی مادرم جوون بود محمد آقا با او دواج پنهانی می کنه و وقتی می فهمه حامله شده است با فشارهای پدر و مادرش مادرم رو رها می کنه به همین راحتی، مادرم از دست فشارهای خانواده پدرم میره شمال و آن جا من رو به دنیا میاره. وقتی من بزرگ شدم با وجود تمام کمبودهایی که داشتم احساس می کردم مادر می کنه بزرگی توی دلش داره. این قدر اصرار کردم تا به من گفت و فهمیدم پدرم مرد پولداریه و الان زن و بچه اش خارج از کشورند. تصمیم گرفتم هر طوری شده وارد زندگی این مرد بشم، بهترین بهونه فروش سیار میوه با قیمت ارزان بود. یواش یواش من توی خونه پدر تر و تمند و سنگدلم باز شد تا این که به مادره قول دادم انتقامش رو بگیرم.

واو نو کشتی؟

بله من اون رو کشتم بدون چشمداشت به ثروتش در حالی که می تونستم طرح شکایت کنم و دارایی اون رو به ارث ببرم. مادرم شکسته بود و باید مرهمی پیدا می کرد. وقتی صبح روز قتل کار تمام شد سریع به بابل زنگ زدم و با اطلاع دادن به مادرم از او خواستم به تهران بیاید تا قبل از بردن جنازه او را برای آخرین بار ببیند.

مادرت از ماجرا خبر داشت؟

نه اون بی خبر بود اما همیشه پدرم را نفرین می کرد، وقتی شنید دست به چه کاری زده ام به گریه افتاد اما دیگر راه برگشتی نبود. این جوان میوه فروش پس از محاکمه در دادگاه جنایی تهران با درخواست صدور رای قصاص نفس از سوی برادر ناتنی هایش به قصاص محکوم شد اما در ای قویه دار از سوی آنان بخشیده شد.

مرد جوانی که در صحنه قتل آتشین یک جوان تهرانی نقش داشته است، مدعی است بدشانش ترین زندانی است.

روز ۱۰ تیر امسال ماموران کلانتری ۱۷۹ خلیج فارس در جریان آتش زدن یک مرد در پارک کودک قرار گرفتند و تیمی از ماموران برای تحقیقات وارد عمل شدند و در همان تحقیقات ابتدایی مشخص شد که مردی ۲۸ ساله از سوی دو مرد آشنا هدف آتش سوزی قرار گرفته است.

بدین ترتیب مرد جوان که هدف آتش قرار گرفته بوده به بیمارستان منتقل و تحقیقات برای دستگیری دو مرد جوان آغاز شد.

در این مرحله مشخص شد که متهم اصلی به نام رضا پس از گرفتن ظرف بنزین از حامد، اقدام به آتش زدن یکی از دوستانش به نام محمد کرده است.

پنج روز قبل از مرگ محمد در بیمارستان، رضا در منطقه شهریار و حامد در خانه شان فردای روز آتش

افروزی دستگیر شدند.

گفت و گو با قاتل افیونی

رضا ۲۸ ساله مرد جوانی است که از ۱۰ سالگی شروع به مصرف مواد مخدر کرده و بارها به خاطر اعتیادش به زندان افتاده و جالب است می گوید حکم کسی که دست به قتل بزند رفتن به جهنم است.

سابقه داری؟

بله، ۲۱ بار به خاطر مواد مخدر، همراه داشتن گاز اشک آور و مظنون به سرقت به زندان رفتم.

چند سال زندان بودی؟

هفت سال و همه این سوابق تنها به خاطر مواد مخدر بوده و هیچ خلاف دیگری نکردهام.

از چند سالگی مواد مصرف می کنی؟

از ۱۰ سالگی تریاک می کشیدم.

خیلی زود شروع نکردی؟

نمی دانم.

خانواده ات اطلاع داشتند؟

بله، همه در خانه مان مصرف کننده بودند به همین دلیل من هم مواد می کشیدم.

چه موادی مصرف می کنی؟

در گذشته تریاک و حبشیش اما حالا هروئین و شیشه می کشم.

کسی در خانه تان مخالفت نمی کرد؟

مادر مخالف بود که نمی توانست کاری انجام دهد.

روانه چقدر مواد مصرف می کنی؟

هر چقدر که مواد به من برسد مصرف می کنم.

پول موادر از کجا تهیه می کنی؟

سر کار می روم، اگر هم پول نباشد از مادر می گیرم.

آخرین بار کی زندان بودی؟

سه ماه قبل از زندان آزاد شدم.

الان به چه جرمی دستگیر شدی؟

دو ستم در حال مصرف مواد بود، آتش گرفت و فوت کرد.

اما شنیدم به خاطر قتل عمد دستگیر شدی؟

بله.

روز حادثه چه اتفاقی افتاد؟

در پارک کودک همراه محمد در حال مصرف مواد بودیم و چون با هم اختلاف حساب داشتیم در یک لحظه تصمیم گرفتم او را بترسانم که این اتفاق افتاد.

اختلاف حساب برای چی؟

یک گوشی موبایل به او داده بودم که سه میلیون و ۵۰۰ هزار تومان ارزش داشت و هر روز بر ای پرداخت پولش بهانه می آورد و می گفت که گوشی خراب بوده در صورتی که من گوشی را سالم به او داده بودم.

چطور محمد را آتش زدی؟

در پارک بودیم که از حامد خواستم برای موتور بنزین بیاورد که داخل یک قوطی نوشیدنی بنزین ریخت و در اختیار من قرار داد که در یک لحظه بنزین را روی محمد ریختم و وقتی فندک زدم ناگهان محمد آتش گرفت که کمکش کردم آتش را خاموش کردم و بعد از آن دوستانم از من خواستند که داخل پارک نمانم و فرار کردم و شب شنیدم که در بیمارستان است و وضعیت خوبی ندارد.

کی متوجه شدی محمد فوت کرده است؟

داخل زندان بودم که شنیدم محمد پس از پنج روز فوت کرده است.

فراری بودی؟

نه، در خانه یکی از دوستانم در شهریار بودم که دستگیر شدم و اصلا فکر نمی کردم محمد فوت کند.

عذاب وجدان داری؟

بله، هر روز صحنه آتش زدن محمد را می بینم.

چند سال بود که محمد را می شناختی؟

۱۵ سال، با هم دوست بودیم و خاطره های خوبی با هم داشتیم.

فکر می کردی قاتل شوی؟

من اصلا فکر نمی کردم با کمی بنزین چنین اتفاقی بیفتد، من فقط قصد داشتم او را بترسانم که پول گوشی موبایلم را بدهد.

خودت هم در این حادثه آسیب دیدی؟

بله، دست و پاهایم کمی دچار سوختگی شد.

روی بدنت خالکوبی زیادی داری، علتی دارد؟

بله، همین طوری خالکوبی کردم و علت خاصی ندارد.

به نظرت خانواده محمد تورا می بخشند؟

فکر نکنم رضایت دهند.

تحلیل کارشناس

دوست شمشیردولبه

دکتر رضا احمدی روان شناس و استاد دانشگاه

انتخاب دوست در هر مرحله از زندگی بسیار مهم است و در دوران جوانی و نوجوانی بسیار مهم تر به نظر می رسد زیرا دوست تاثیر مهمی در تکوین شخصیت نوجوان و جوان در ابتدای ورود به زندگی اجتماعی دارد. جوانان و نوجوانان برای رسیدن به استقلال بیشتر که از ویژگی های این دوران به شمار می رود چون عاملی می شود که از خانواده دور می شوند یا به خانواده نزدیک تر می شوند. تاثیر که دوستان روی شخصیت یک نوجوان و جوان می گذارد بسیار بیشتر از خانواده است. دوست همد تنهایی های انسان، شریک غم ها و شادی هاست. دوست خوب تکیه گاه انسان در مشکلات و گرفتاری ها و مشاور خبر خواه در لحظات تردید و ابهام محسوب می شود. دوست بر دین و اعتقادات، رفتار و کردار و زندگی انسان اثر می گذارد و اساسا معیار و میزان قضاوت دیگران در باره انسان است یک دوست تاثیر زیادی بر نوجوان می گذارند. دوست مناسب یکی از سرمایه های بزرگ زندگی و از عوامل خوشبختی و سعادت انسان محسوب می شود. اگر چه داشتن رفیق خوب و شایسته برای همه طبقات مردم و برای تمام مراحل زندگی لازم است، ولی برای نسل جوان و نوجوان از اهمیت بیشتری برخوردار است زیرا جوانان که در آستانه زندگی اجتماعی قرار گرفته اند، می توانند با کمک دوستان آگاه، دلسوز، شایسته و جوانمرد، شخصیت خود را رشد دهند و استعداد های خویش را به شکوفایی برسانند. دوست شایسته زن میهن ساز پیشرفت و موفقیت نوجوان است و از طریق گفت و گوی علمی و تبادل افکار و

چطور معتاد شدی؟

همه خانواده ام می دانند که من به خاطر یک دختر معتاد شدم.

او هم اعتیاد داشت؟

نه، من عاشقش بودم که مرا تنها گذاشت رفت و بعد شنیدم ازدواج کرده و صاحب فرزند شده است و من از همان روز تنهایی ام شروع به مصرف مواد مخدر کردم و یک آواره شدم.

در این هفت سال از زندان مرخصی هم گرفتی؟

بله، اما پدر و مادرم دیگر پیر شدند و بعد از هفت سال مادرم با پرداخت ۴۰ میلیون تومان توانست رضایت شاکی پرونده امارا بگیرد و من آزاد شدم.

کی آزاد شدی؟

سه روز مانده بود به عید نوروز ۹۸ که از زندان آزاد شدم، درست پنج ماه قبل از زندان آزاد شدم.

شغل؟

بعد از آزادی در کار تابلو برق مشغول شدم و حتی به خاطر علاقه ای که به این کار داشتم در حال ترک کردن مواد مخدر بودم که دوباره دستگیر شدم.

شنیدم تصادف کردی؟

بله، سوار بر موتور در سر کوچه مان بودم که با موتور تصادف کردم و همه بدنم آسیب دیده و بیشتر شکستگی هادر صورت، فک و سرم است.

روز حادثه چه اتفاقی افتاد؟

خانه بودم که به مادرم گفتم به پارک می روم و زود می آیم. داخل پارک دلشوره عجیبی به دلم افتاد و می خواستم به خانه بازگردم که دوستانم آمدند و خواستند همراه شان باشم. دور هم پشت شمشادها نشسته بودیم و مواد می کشیدیم. من نیز کمی با آن ها همراه شدم و سپس رضا از من خواست برای موتورش بنزین بیاورم که داخل یک بطری بنزین ریختم و تحویلش دادم که در همین لحظه ناگهان رضا بنزین را روی محمدریخت و حتی بافندک زرد رنگی که دست محمد بود، اقدام به روشن کردن آتش کرد که در یک لحظه محمد آتش گرفت.

کسی به او کمک کرد؟

رضا خودش لباس محمد را بیرون کشید و آتش را خاموش کرد و او را روی بوته ها هل داد تا آتش کامل خاموش شود.

می دانستی رضا چه نیتی دارد؟

اگر می دانستم این کار را نمی کردم، حتی اگر سرم را هم می برید باز این کار را نمی کردم.

ای بعد از این ماجرا کجارتفتی؟

به خانه رفتم و حتی برای پدر و مادرم تعریف کردم چه اتفاقی افتاده است که از من خواستند داخل خانه



بمانم و کاری نکنم.

می دانی چه کسی محمد را به بیمارستان رساند؟

در نزدیکی محل حادثه یک باشگاه ورزشی وجود دارد که خودروی آمبولانس همیشه در آن جا حضور دارد مهر داد توانسته بود محمد را به خودروی آمبولانس برساند و به کمک تیم پزشکی اورژانس محمد به بیمارستان منتقل شد.

کی دستگیر شدی؟

فردای آن روز در خانه خواب بودم که ساعت ۶ صبح پلیس سر رسید و مرا دستگیر کرد.

چرا اشک می ریزی؟

بدشانشی و سرنوشت بدی که برای من رقم خورده است، هفت سال است که نه عید نوروز دیدم نه محرم و امسال خوشحال بودم که در ماه محرم در هیئت خودمان هستم اما دوباره دستگیر شدم و بدشانشی از این بدتر که قاضی برای من قرار وثیقه یک میلیارد ریالی نوشته بود اما من فکر کردم یک میلیارد تومان است به همین دلیل اعتراض زدم و حالا باید تا بعد از تاسوعا و عاشورا در زندان باشم تا جواب اعتراضم بیاید.

چرا اعتراض زدی؟

فکر کردم یک میلیارد است و خانواده ام نمی توانستند از پس چنین قرار ی بر بیایند به همین دلیل اعتراض زدم تا شاید قاضی وثیقه را کمتر کند که بعد فهمیدم مبلغ به ریال بوده و من به خاطر بی سوادی این اشتباه را کردم.

چهر نامه ای داری؟

باور کنید من بی گناه بودم، شما هم اگر در پارک بودی و یک نفر از شما بنزین می خواست، کمکش می کردید و من اصلا خبر نداشتم که رضا چه نقشه ای دارد. قصد داشتم یک سال کار کنم و بعد از این که کمی سروسامان گرفتم ازدواج کنم چون دوست دارم وقتی پدر و مادرم هستند خوشبختی مرا ببینند و گر نه هیچ ارزشی ندارد.

فرزند آخر خانواده ای؟

بله، یکی از برادرانم بعد از این که از زندان آزاد شدم به خاطر من موادر ا کنار گذاشت و یک برادر دارم که دیابت دارد و کلیه هایش از کار افتاده، یک پایش را قطع کردند و دو چشمش کور شده و ماهیانه چهار میلیون تومان هزینه درمان برادر ام است که من در این مدت کوتاه کار می کردم و به خانواده ام کمک می کردم که آتش یک دوست مرا نیز گرفت.

حرف آخر؟

شرمنده خانواده و خواهرم هستم که در این مدت آزادی همیشه مواظب من بودند که دوباره اشتباه نکنم ولی این بار من مقصر نبودم و بی گناه زندانی شدم.